مجله اقتصادی - ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی
شماره‌های ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۸۹، صفحات ۱۸۴- ۱۵۹

تحولات سیاست‌های اجتماعی و بازار کار در فرانسه و انگلستان: وابستگی به مسیر طی‌شده و همگرایی*

کریستین ارهل و هلن زاجدلا
ترجمه: یاسر جلالی[1]

در اغلب کشورهای اروپایی از آغاز دهه ۹۰، اصلاحات اساسی سیاست اجتماعی و بازارکار آغاز شده‌است. این تغییرات ایجاب می‌کند که تحولات مدل‌های ملی متفاوت از دو منظر تحلیلی مختلف مطالعه شوند. یکی وابستگی به مسیر طی‌شده (که دلالت بر ادامه تفاوت‌های اولیه دارد) و دیگری همگرایی (یعنی ادغام در یک مدل واحد). این مقاله مدل‌های ملی فرانسه و انگلستان را مورد مقایسه قرار می‌دهد. اصول بنیادین حمایت اجتماعی و سیاست بازارکار در هر کشور در اوایل دهه ۹۰ متفاوت بود، با این حال در پایان دهه ۹۰ و آغاز دهه بعد هر دو کشور اصلاحات بسیاری را تجربه کردند. این مقاله نشان می‌دهد که گرچه انگلستان و فرانسه مسیرهای نهادی متفاوتی را دنبال می‌کنند، با این وجود در پایان دوره مورد مطالعه نوعی همگرایی در جهت سیاست‌های اجتماعی و سیاست‌های اشتغال مبتنی بر عرضه شغل پدیدار می‌شود. بنابراین، ظاهراً نظریه وابستگی به مسیر طی‌شده در فهم تحولات نظام‌های ملی بسیار معنادار است، اما این نظریه باید در کنار انواع دیگر تغییر در نظر گرفته شود، تغییراتی که همگرایی کارکردی سیستم‌هایی که در آغاز متفاوت بوده‌اند را میسر می‌سازد. تئوری نهادگرای جدید[2] به ویژه کار نورث(۱۹۹۰) احتمالاً اساس این چارچوب عمومی که در بر دارنده بینشی در خصوص نقش عوامل غیررسمی به ویژه ایده‌ها است را تشکیل می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: فرانسه، سیاست‌های بازارکار، حمایت اجتماعی، انگلستان.

---

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Erhel, Christine and Zajdela, Hélène (2004), "The Dynamics of Social and Labour Market Policies in France and the United Kingdom: Between Path Dependence and Convergence", *Journal of European Social Policy*, Vol. 14, No. 2, PP. 125-142.

۱. کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. khordad_44@yahoo.com

2. Neo- Institutionalist Theory

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

۱. مقدمه

در طول دهه گذشته اغلب کشورهای اروپایی تغییرات و اصلاحات عمده‌ای را در سیاست‌های بازار کار و نیز حمایت اجتماعی[1] تجربه کرده‌اند. در مطالعه تطبیقی این کشورها موضوع مهم این است که آیا بر اثر این تغییرات همچنان مدل‌های ملی ناهمگن بدون تغییر باقی مانده‌اند یا اینکه نوعی همگرایی بین این مدل‌ها پدید آمده است؟ (اسپینگ،۱۹۹۶ و پاگام،۱۹۹۹).

فرضیات رویکرد «همگرایی» برگرفته از اعلان رسمی جهت‌گیری‌های اصلاحی عمومی است که اولاً بر افزایش «انعطاف‌پذیری» بازارکار و ثانیاً بر افزایش انگیزه‌های کاری تأکید می‌کنند. به طور دقیق‌تر پس از پایان دهه ۸۰ (OECD, 1990) اتحادیه اروپا و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه[2] از برنامه فعال‌سازی هزینه‌های غیرفعال پشتیبانی کردند که حاکی از اصلاح طرح‌های بیمه‌محور(به طور خاص بیمه بیکاری) در جهت برنامه‌هایی است که هرچه بیشتر مبتنی بر کار باشند. در اواخر دهه ۹۰ و اوایل دهه بعد این موضوع برای تمام سیستم‌های حمایت اجتماعی و سیاست مالی عمومیت داده شد (OECD, 2000).

با این حال، به رغم این اصلاحات مسلماً ویژگی‌های خاص کشورها از بین نخواهند رفت و خاص‌ترین مدل‌ها (مانند مدل سوئدی) حداقل به لحاظ اصول اولیه همچنان پا برجا می‌مانند. به دلیل وجود این روندهای متناقض، بحث در خصوص تحول سیستم‌های حمایت اجتماعی و مدل‌های سیاست اشتغال مناقشه‌آمیز است. عده‌ای به نظریه وابستگی به مسیر طی‌شده[3] عقیده دارند و مدعی هستند با وجود روندهای عمومی در محیط‌های بین‌المللی و اروپایی تفاوت‌های میان سیستم‌ها همچنان باقی خواهند ماند. عده دیگری به تعمیم مدل لیبرال اعتقاد دارند که به معنای نوعی فرایند تطبیق در محیط فشارهای رقابتی فزاینده است. این بحث در چشم‌انداز مسائل اجتماعی و اشتغال در اروپا بسیار اهمیت دارد.[4] به رغم توسعه مطالعات تطبیقی در این زمینه، همچنان به مطالعات تجربی بیشتری برروی تغییرات نوظهور نیازمندیم.

مقایسه میان مدل‌های فرانسوی و انگلیسی یافته‌های جذاب‌تری را آشکار می‌کند. در واقع، این دو کشور در ابتدای دهه ۸۰ از لحاظ اصول بنیادین حمایت اجتماعی و مدل‌های ملی سیاست‌های بازارکار کاملاً متفاوت بودند، اما در پایان دهه ۹۰ و آغاز دهه بعد اصلاحات همگرایانه‌ای را نشان

1. Social Protection
2. Organization for Economic Co-Operation and Development (OECD)
3. Path Dependence Theory
۴. در این چشم‌انداز اجلاس‌های لوکزامبورگ و لیسبون در سال‌های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۰ باعث ایجاد نوعی فرایند هماهنگی بین سیاست‌های اجتماعی و اشتغال شدند.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

دادند مانند برقراری مجدد حداقل دستمزد در انگلستان (۱۹۹۸) یا ایجاد نوعی مالیات بر درآمد منفی مبتنی بر شغل در فرانسه. بر اساس تغییرات اخیر، معتقدیم این همگرایی گرچه به صورت جزیی باقی می‌ماند، اما نقاط مشترک بین سیستم حمایت اجتماعی و سیاست‌های اشتغال و به طور دقیق‌تر سیاست‌های ایجاد شغل را نشان می‌دهد. این مقاله از طریق جستجو در تغییرات و اصلاحات صورت گرفته در کشورهای مذکور در دهه ۹۰ این فرضیه‌ها را بررسی می‌کند.

از لحاظ روش‌شناسی و تئوری این مقاله بر دو نکته تأکید دارد: اولاً لازم است که یک تحلیل کارکردی از سیاست‌های اشتغال و حمایت اجتماعی به ویژه با توجه به مفهوم نظام‌های سیاست بازار کار و اشتغال در یک چارچوب نهادگرایانه انجام شود. ثانیاً نظریه وابستگی به مسیر طی‌شده ظاهراً در فهم تحولات نظام‌های ملی بسیار مفید است، اما باید به تغییرات دیگری نیز توجه کرد که باعث همگرایی کارکردی بین سیستم‌های ذاتاً متفاوت می‌شوند.

در بخش اول، ویژگی‌های نظام‌های سیاست بازار کار و اشتغال فرانسه و انگلستان را در دهه ۸۰ بررسی می‌کنیم. سپس با متمایز کردن اجزا وابسته به مسیر طی‌شده این تغییرات و پس از آن روندهای همگرایی، تحولات سیاست‌ها و نهادها را در دهه ۹۰ و آغاز دهه بعد مطالعه می‌کنیم. سرانجام برخی نتایج عملی و تئوریک تحولات سیاسی در اروپا را مطرح می‌کنیم.

۲. دو نظام سیاست بازارکار و اشتغال متفاوت

متون تطبیقی نهادگرا در سیاست‌های بازار کار و اشتغال، مفهوم نظام سیاست بازار کار و اشتغال یا نظام بازار کار را برای بررسی ویژگی‌های سیستم‌های ملی کشورهای OECD مطرح کرده‌اند (گازیر و اشمید،۲۰۰۲ و جانوفسکی،۱۹۹۶). نظام‌های سیاست بازار کار و اشتغال نه تنها شامل رفتار افراد و عوامل جمعی بازارکار مانند شرکت‌ها، کارکنان و واحدهای تجاری است بلکه مجموعه‌ای از نهادهای عمومی و خصوصی مؤثر در نظم‌بخشی به بازارکار مانند قوانین کار، سیاست‌های بازارکار، مالیات‌ها و مشارکت بر اساس دستمزد را نیز شامل می‌شود.[۱]

نظام‌های شغلی با "سیستم دولت رفاه" اسپینگ- اندرسون رابطه دارند که نه تنها هزینه‌های کار را مثلاً از طریق سیستم‌های مالی حمایت اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه بر محرک‌های شغلی نیز مثلاً از طریق مقرری بیکاری یا حداقل درآمد اثرگذار است.[۲] اما مفهوم نظام‌های شغلی

۱. برای مطالعه یک چشم‌انداز نهادگرای جهانی در سیاست بازارکار به منبع Schmid (1995) مراجعه شود.

۲. این موضوع در بسیاری از کشورهای اروپایی که توصیه‌های OECD یا اتحادیه اروپا در مورد فعال سازی بازارکار و سیاست‌های اجتماعی را دنبال می‌کنند مورد توجه قرار گرفته است (به عنوان مثال، نگاه کنید به: OECD, 1990).

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

بیشتر به سمت بازارکار و اشتغال گرایش یافته و بر برنامه‌های بازارکار و نهادها تأکید دارد که شامل "نظام سیاسی" مشابه یعنی درجه اجماع در خصوص سیاست‌های بازار کار و شامل "نظام اجرایی"[1] مرتبط مانند کارگزای‌های عمومی/خصوصی یا تمرکزگرایی/تمرکززدایی است (اشمید،۱۹۹۴ و ۱۹۹۵).

این نکته‌ها، فرانسه و انگلستان را در دهه ۸۰ از یکدیگر جدا می‌کند یعنی در دوره‌ای که آنها نمونه دو نظام مختلف اشتغال بودند (میر،۱۹۹۵، پاگام،۱۹۹۶ و باربیر و گوته،۱۹۹۸).

مطابق سنخ‌شناسی اسپینگ – اندرسون (۱۹۹۰)، انگلستان یک مدل لیبرال یا انگلوساکسون را برای حمایت اجتماعی نمایش می‌دهد که بوسیله مقرری بسیار کم (سطح معاش) از مالیات‌ها تأمین می‌شد. این مدل با دولت رفاه بوریجیان[2] همخوانی دارد که معتقد است سیاست‌های عمومی باید به کمبودهای بازار اختصاص داده شود که منجر به خصوصی‌سازی در حوزه بیمه اجتماعی می‌شود. این اصول یک سیستم دوگانه را تولید کرده‌است، به این ترتیب که طبقه متوسط و بالا به بیمه خصوصی دسترسی دارند در حالی که مقرری عمومی برای فقرا طراحی شده‌است.

فرانسه به مدل حمایت اجتماعی قاره‌ای[3] تعلق دارد. در این مدل، پرداخت بیمه مشروط به انجام کار و نیز پرداخت کمک اجتماعی [اعانه] است (مدل بیسمارک). رشد بیکاری شکل دیگری از دوگانگی را برای این نوع مدل ایجاد کرد؛ یعنی عده‌ای با یک شغل و حرفه پایدار و دیگران با کار نامنظم مواجه بودند. دولت مجبور بود که سیاست‌های اجتماعی جدیدی را معرفی کند که بر عدم ارائه سوبسید یا سرمایه‌گذاری دولت برای جبران این مقولات بنا شده‌است. مهم‌ترین ابزار[دولت] محاسبه حداقل درآمد بود. باید توجه داشت از آنجایی که حداقل درآمد از لحاظ تئوری موکول به امضای قرارداد استخدام مجدد است، بوسیله دولت فرانسه در حالت‌های دشوار در توافق با هر اصولی درباره مساعدت مورد آزمایش قرار گرفته‌است.

در حوزه سیاست‌های بازارکار لازم است تا میان قواعد عمومی بازارکار، قوانین و آنچه که اقدامات هدف‌دار[4] خوانده می‌شود تمایز قائل شویم (تمایز استاندارد OECD). جایی‌که مؤلفه اول صادق است، معروف است که بازارکار بریتانیا برخلاف دیگر کشورهای اروپایی به ویژه فرانسه خصوصی است. به عنوان مثال، در آغاز دهه ۹۰ حداقل دستمزد و حداکثر ساعات کار در بریتانیا وجود نداشت. این موضوع با دیدگاه ایده‌آل یک بازارکار انعطاف‌پذیر که با حمایت اجتماعی

1. Implementation Regime
2. Beveridgian
3. Continental
4. Targeted Measures

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

حداقل به منظور جلوگیری از فقر رابطه دارد، مطابق است. در این دیدگاه سیاست‌های اجتماعی باید کمترین اثر منفی را بر عرضه شغل داشته باشند.

تفاوت بین فرانسه و انگلستان در خصوص سیاست‌های هدف‌دار بازارکار نیز مهم است. این تفاوت به طور واضح در سنخ‌شناسی‌هایی که بین برنامه‌های تقاضامحور (سوبسیدهای شغلی، استخدام عمومی موقت) و برنامه‌های عرضه‌محور (کارآموزی و کمک‌های کاریابی) و همچنین در نهادها (نظام‌های اجرایی و اصلاحات آنها) تمایز قائل می‌شود مشاهده می‌گردد.

در واقع، از اوایل دهه ۸۰ سیاست‌های بازارکار بریتانیا به طور مداوم بر برنامه‌های عرضه شغل تمرکز کرده‌اند (لفرنس،۱۹۹۸). برنامه‌های تقاضای شغل، همان زمانی که در فرانسه در حال توسعه بودند حاشیه‌ای شدند. در انگلستان برنامه‌های جدید شامل کارآموزی یا کاریابی بود. در ضمن اصلاحات نهادی عمده‌ای نیز صورت گرفت، مانند اصلاح خدمات کاریابی دولتی در ۱۹۸۷ که منجر به ایجاد کنترلی قدرتمند بر فرد بیکار و نیز خصوصی‌سازی کارآموزی در ۱۹۹۱ شد. در فرانسه سیاست‌های بازار کار عمدتاً بر برنامه‌های بازنشستگی زودهنگام و کاهش هزینه‌های شغل متکی بود (DARES,1996). مباحث نهادی بر مشکلات هماهنگی بین نظام بیمه بیکاری که توسط مشارکت‌کنندگان اجتماعی اداره می‌شود و نهادهای استخدام عمومی تأکید دارد و کمتر بر مسائل مربوط به وضعیت آنها (عمومی یا خصوصی) متمرکز است. تمرکززدایی مداخله دولت و هماهنگی آن با سیاست‌های منطقه‌ای یا شهری پرسش اصلی دهه ۸۰ بود.

بنابراین، فرانسه و انگلستان در آغاز دهه ۹۰ نظام‌های سیاست بازار کار و اشتغال متفاوتی داشتند. نهادها در عرصه وسیع‌تر شامل قواعد تأمین مالی و آیین‌نامه‌ها به صورت آشکار این تفاوت‌ها را نشان می‌دهند. پیرو نظر پیرسون (۲۰۰۰) اگر به فرضیه وابستگی به مسیر طی‌شده معتقد باشیم، آنگاه می‌بایست مشکلات دو نظام ملی و واکنش‌های مربوطه نیز در دهه ۹۰ متفاوت باشند.

۳. مسائل اصلی و راه‌حل‌های ملی در دهه ۹۰ : فرضیه وابستگی به مسیر طی‌شده

نظریه وابستگی به مسیر طی‌شده توسط بسیاری از دانشمندان علوم‌سیاسی و اقتصاددان‌های نهادگرا در طول آخرین دهه قرن بکار برده شده‌است، اگر چه تعریف و پیش زمینه آن گاهی مبهم به نظر می‌رسد (پیرسون،۲۰۰۰). در اینجا عمومی‌ترین تلقی از نظریه وابستگی به مسیر طی‌شده را در نظر می‌گیریم. بر طبق این تلقی در یک سیستم نهادی مفروض، گام‌های پیشینی که در یک جهت خاص برداشته شده سبب می‌شود که حرکت بیشتری در همان جهت انجام پذیرد. این پدیده به

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

فرایندهای بازده فزاینده[1] مربوط شده‌است که درصدد افزایش سود نسبی سیستم فعلی در مقایسه با گزینه‌های ممکن در طول زمان هستند. در متون علمی حامی بازده فزاینده چند دلیل تئوریک در تأیید این پدیده ذکر شده‌است که عبارتند از نیاز به راه‌اندازی گسترده یا هزینه‌های ثابت، آثار یادگیری، آثار هماهنگی و پیش‌بینی‌های مناسب [در یک سیستم نهادی](آرسور، ۱۹۹۴ و نورث، ۱۹۹۰ و پیرسون، ۲۰۰۰). از یک دیدگاه تئوریک و تجربی، این مکانیزم‌ها ظاهراً در نهادهای سیاسی و اجتماعی کاربرد دارند (نورث، ۱۹۹۰). فرضیه وابستگی به مسیر طی‌شده و بازده فزاینده چندین نتیجه ضمنی دارند؛ به طور ویژه اشاره می‌کنند که نهادها مانند یک فیلتر عمل می‌کنند. آنها یک شوک عمومی اولیه را به پیامدهای ملی مختلف تبدیل می‌کنند و منجر به واکنش‌های سیاسی و راه‌حل‌های گوناگون می‌شوند.

بر پایه این چارچوب، ابتدا لازم است مسائل اصلی پیش‌روی هر دو نظام ملی را تشخیص دهیم تا بتوانیم نظام‌های نهادی را در یک چشم‌انداز تطبیقی و پویا تحلیل کنیم. سپس می‌توانیم پیامدها و نتایج آن را در اصلاحات سیاست اجتماعی و اشتغال تفسیر کنیم. در یک منظر گسترده در دهه ۹۰، اصلاحات و تغییراتی به وقوع پیوست اما برخی واگرایی‌ها بین فرانسه و انگلستان همچنان وجود داشت.

۴. چالش‌های نظام‌های ملی: جستجوی تفاوت‌ها

نظام‌های سیاست اشتغال و حمایت اجتماعی در برخی مشکلات عمومی مانند بیکاری به ویژه بیکاری طولانی‌مدت، محرومیت اجتماعی و فقر و مشکلات مالی سهیم‌اند. با این حال میزان واقعی گستردگی این مشکلات در فرانسه و انگلستان متفاوت است که تا حدی به دلیل زمینه‌های اقتصادی کلان و ویژگی‌های نهادی و ساختاری است. در این بخش فرعی شاخص‌های OECD را برای روشن شدن بحث بکار می‌بریم. این نتایج توسط مجموعه داده‌های دقیق مانند آمارهای یورو استات تأیید شده است (دلارکور، ۲۰۰۱).

1.Increasing Returns

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

جدول ۱. نرخ بیکاری در فرانسه و انگلستان طی سال‌های(۲۰۰۰-۱۹۹۰)

(درصد)

	انگلستان			فرانسه		
	مردان	زنان	مجموع	مردان	زنان	مجموع
۱۹۹۰	۷/۱	۶/۵	۶/۸	۷/۱	۲/۱	۹/۲
۱۹۹۶	۹/۸	۶/۳	۸/۲	۱۰/۵	۱۴/۳	۱۲/۲
۱۹۹۷	۸/۲	۵/۸	۷/۱	۱۰/۹	۱۴/۲	۱۲/۴
۱۹۹۸	۶/۹	۵/۳	۶/۲	۱۰/۳	۱۳/۹	۱۱/۹
۱۹۹۹	۶/۸	۵/۱	۶/۱	۱۰/۳	۱۳/۷	۱۱/۸
۲۰۰۰	۶/۱	۴/۸	۵/۶	۸/۵	۱۲	۱۰/۱

Source: OECD (2001).

۵. ساختار و سطح بیکاری

در آغاز دهه ۹۰ فرانسه و انگلستان هر دو با نرخ بالای بیکاری مواجه شدند (بالای ۱۰ درصد، ۱۹۹۳) این بیکاری تا حدی دوره‌ای بود اما نتیجه عدم موفقیت راهبردهای اشتغال در دهه گذشته نیز بود. پس از سال ۱۹۹۳ زمانی که بیکاری در انگلستان به سرعت کاهش یافت در حالی‌که در فرانسه تا ۱۹۹۸ روند نزولی نداشت، دو خط سیر ملی واگرا شدند(جدول۱). توجه به ساختار جنسیتی بیکاری نیز جالب توجه است که در دو کشور برعکس است. در انگلستان نرخ بیکاری زنان پایین‌تر از مردان است و در فرانسه برعکس.

۶. فعالیت و عدم فعالیت

فعالیت و نرخ اشتغال در دو کشور متفاوت است (جدول ۲). از دیدگاه الگوهای فعالیت، فرانسه به مدل قاره‌ای تعلق دارد که در آن توسعه برنامه بازنشستگی زودهنگام به عنوان یک ابزار اصلی در سیاست بازار کار به وضعیت فقرا در فرانسه کمک کرده‌است. این برنامه به گروهی از کشورهای اروپایی تعلق دارد که برخلاف انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی، کم‌ترین نرخ فعالیت را در بخش سالخورده جمعیت‌شان دارند.

در سال ۱۹۹۸ نرخ فعالیت در فرانسه برای دوره سنی ۶۴- ۵۵ سال برابر با ۳۶/۱ درصد و در انگلستان ۵۱ درصد بود. به رغم یک نزول در جریان بازنشستگی زودهنگام در نیمه دوم دهه ۸۰ و توسعه برخی از برنامه‌های بازنشستگی زودهنگام پاره‌وقت[1]، پدیده استمرار و وابستگی به مسیر طی‌شده به وضوح در این فضا مشاهده می‌شود. در حقیقت شکست نسبی برنامه بازنشستگی

1. Part-Time Early Retirement Programmes (Préretraites Progressives)

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

زودهنگام پاره‌وقت همچنین ایجاد برخی طرح‌های تمام‌وقت مانند ARPE [1] و CATS [2]، این واقعیت را در نیمه دوم دهه ۹۰ تأیید کردند به این معنا که تمام عوامل اعم از کارکنان و کارفرمایان، واحدهای بازرگانی و حتی دولت تلاش خود را هماهنگ کردند تا برنامه بازنشستگی زودهنگام تمام‌وقت را به عنوان وسیله‌ای برای آسان کردن جانشینی بیکاران به جای کارکنان پیرتر و برای کاهش بیکاری بکار برند. با این وجود در آن موقع آنان نمی‌توانستند حول تعادل جدیدی که اشتغال را میسر سازد به هماهنگی دست یابند. همچنین رفتار جوانان در پایین بودن نرخ فعالیت در فرانسه نقش دارد، اما ظاهراً دوره‌های اقتصادی تأثیر زیادی بر این موضوع دارد؛ در واقع از سال ۱۹۹۸ تاکنون به دلیل رشد اقتصادی نرخ اشتغال جوانان هم رشد یافته‌است.

سرانجام اینکه فرانسه و انگلستان هر دو نرخ بالای فعالیت زنان را دارند که بالاتر از میانگین اتحادیه اروپا است. پایین بودن نرخ بیکاری زنان در انگلستان(که اشاره شد) با نرخ پایین فعالیت زنان قابل توجیه نیست؛ در واقع طبیعت شغل‌های زنان به ویژه جنبه پاره‌وقت بودن آن باید در درک این تفاوت در نظر گرفته شود. اما در دهه ۹۰ نرخ کلی اشتغال برای مردان و زنان در انگلستان روند نزولی داشت که این موضوع معمولاً عملکردهای مناسب بازار کار را نسبی می‌سازد.

جدول ۲. نرخ اشتغال و فعالیت طی سال‌های (۲۰۰۰-۱۹۹۰)

(درصد)

		انگلستان			فرانسه		
		مردان	زنان	مجموع	مردان	زنان	مجموع
نرخ اشتغال	۱۹۹۰	۸۲/۱	۶۲/۸	۷۲/۴	۶۹/۷	۵۰/۳	۵۹/۹
	۲۰۰۰	۷۹/۱	۶۵/۵	۷۲/۴	۶۸/۱	۵۴/۳	۶۱/۱
نرخ فعالیت	۱۹۹۰	۸۸/۳	۶۷/۲	۷۷/۸	۷۵	۵۷/۲	۶۶
	۲۰۰۰	۸۴/۳	۶۸/۹	۷۶/۶	۷۴/۴	۶۱/۷	۶۸

Source: OECD (2001).

۷. ساعات کار و روندهای پاره‌وقت

ظاهراً انگلستان در خصوص آیین‌نامه ساعات کار در بین اروپاییان یک استثنا است، هر یک از این کشورها یا ساعات کار قانونی دارند (فرانسه، بلژیک، ایتالیا) یا ساعت کار توافقی دارند (در سطح صنعت به عنوان مثال آلمان). انگلستان یک قرارداد قانونی برای تعیین زمان کار ندارد (به جز قوانین

1. Allocation de Remplacement Pour l'Emploı
2. Cessations d'Activité De Certains Travailleurs Salariés

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

حداقلی اروپایی) و این کار از طریق مذاکره در یک سطح غیرمتمرکز (شرکت) با اتحادیه‌های کوچک تعیین می‌شود (ارهل و همکاران، ۲۰۰۳). به همین دلیل تفاوت‌های بسیار توزیع زمان کار در فرانسه و انگلستان تعجب‌آور نیست (نمودار ۱). زمان کاری سالانه مؤثر که توسط OECD در سال ۱۹۹۹ ارزیابی شده برای انگلستان ۱۶۹۵ ساعت و برای فرانسه ۱۴۹۹ ساعت است.

انگلستان از لحاظ پویایی‌های زمان کار در دهه ۹۰ استثنا است؛ در حقیقت انگلستان نیز مانند آمریکا با افزایش میانگین سالانه ساعات کار مواجه شد. رشد نسبت کارگران مستقل در انگلستان این موضوع را روشن می‌سازد (اوانس و ماریانا،۱۹۹۸). در فرانسه کار پاره‌وقت در دهه ۹۰ به سرعت توسعه یافت. این موضوع به ویژه برای زنان مصداق دارد (مانند انگلستان)، اهمیت شغل‌های پاره‌وقت برای زنان تفاوت ساختار جنسیتی بیکاری را شرح می‌دهد. زنان بریتانیا بیشتر به صورت پاره‌وقت کار می‌کنند اما ساعات کار آنها معمولاً خیلی کم است (کمتر از ۱۶ ساعت در هفته). مدل کار زنان در انگلستان بسیار ویژه است؛ آنان اغلب با تولد اولین نوزاد کار را متوقف می‌کنند و معمولاً با یک شغل پاره‌وقت با ساعت کار کم به کار باز می‌گردند. بنابراین، کار پاره‌وقت چاره‌ای برای بیکاری زنان انگلستان است اما به قیمت از دست رفتن کیفیت کار (از لحاظ سطح دستمزد، حقوق اجتماعی و کیفیت شغلی).

۸. فقر

فرانسه و انگلستان هر دو با نرخ بالای فقر مواجه‌اند. با این حال روند بد فزاینده‌ای در انگلستان به ویژه برای خانواده‌های دارای فرزند وجود دارد، در صورتی که وضع در فرانسه تقریباً [برای همه] ثابت است (پاگام، ۱۹۹۹، اسپینگ و همکاران، ۲۰۰۲). جدول (۳) روند صعودی نرخ فقر را در انگلستان نشان می‌دهد که به صورت موازی با کاهش بیکاری در ۱۹۸۶ پیشرفته است، در واقع اصلاح کل وضعیت بازار کار با بدتر شدن وضعیت فقرا همراه شده‌است. این موضوع ممکن است به اصلاحات سیاست اجتماعی و بازارکار در دهه ۸۰ و آغاز دهه ۹۰ مربوط شود که یک معضل عمده و ویژه را برای حکومت انگلستان در دهه ۹۰ ایجاد کرد. همچنین ممکن است این مسأله به عنوان نتیجه اجتماعی معضل کیفیت شغل (دستمزد اندک و قوانین اجتماعی محدود) تفسیر شود. با وجود ثبات کلی نرخ فقر در فرانسه، این کشور با تغییر در طبیعت و علل فقر مواجه است که به طور فزاینده با بیکاری مرتبط شده‌است (که اخیراً با کار پاره‌وقت با ساعت کار کم نیز مرتبط شده است) (CERC, 2002).

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

بنابراین، سیاست‌های اجتماعی و بازار کار با مشکلات و محدودیت‌های مشترکی در هر دو کشور مواجه هستند. مشکلاتی از این دست آن هم در متن یک اقتصاد کلان که محدودیت مالی را بر سیاست‌های عمومی تحمیل می‌کند می‌تواند در پدیده اشتغال کم (بیکاری اما بیکاری غیرارادی یا کار پاره‌وقت) خلاصه شود. اما این چالش‌های عمومی و فشارها اشکال متفاوتی در دو کشور دارند. فرانسه نرخ بیکاری بالاتر و فعالیت کمتر دارد، در حالی که انگلستان دارای تعداد زیادی شغل با ساعات کار کم و دستمزد پایین است.

این تفاوت‌ها ممکن است به عنوان نتیجه سیستم‌های نهادی متفاوت در نظر گرفته شوند، این سیستم‌ها فیلترهایی را ایجاد می‌کنند که به سبب آنها شوک‌های مشترک متمایز می‌شوند. این سیستم‌های نهادی (مانند تحلیل نورث، ۱۹۹۰) ترکیبی از هر دو نوع قواعد رسمی (قوانین کار، قوانین اجتماعی) و هنجارها و رفتارهای غیررسمی یا قواعد غیررسمی هستند. به عنوان مثال، تفاوت‌های الگوهای کار زنان یا کارکنان پیر نه تنها سیستم انگیزش را نشان می‌دهد بلکه هنجارهای اجتماعی که تشخیص آنها به وسیله مطالعات تطبیقی دشوار است را نیز مشخص می‌سازد.

۹. تفسیرها و سیاست‌ها: برخی تفاوت‌های پایدار

در این زیربخش به اصلاحات سیاست عمومی و تغییرات آن در فرانسه و انگلستان در دهه ۹۰ می‌پردازیم. به این منظور بر سیاست اجتماعی و قوانین عمومی بازار کار و بر سیاست‌های اشتغال هدفمند متمرکز می‌شویم. از آنجایی که ظاهراً به جز ابعاد غیررسمی تفاوت‌های فرانسه و انگلستان، تفسیر علل پنهان بیکاری نیز ارزشمند است، در مرحله اول سعی می‌کنیم به بیکاری و فقر بپردازیم.

جدول ۳. مقایسه نرخ فقردر اواسط دهه‌های ۸۰ و ۹۰

(درصد)

	تمام خانوارها دهه ۸۰	تمام خانوارها دهه۹۰	خانوارهای صاحب فرزند دهه۸۰	خانوارهای صاحب فرزند دهه۹۰
فرانسه (۱۹۹۴، ۱۹۸۴)	۷/۴	۷/۵	۷/۴	۷/۰
انگلستان (۱۹۹۵، ۱۹۸۶)	۸/۲	۱۱/۷	۱۰/۵	۱۴/۳

* خط فقر بر اساس ۵۰ درصد میانه در آمد تعریف شده است.

Source: Esping-Andersen (2001).

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

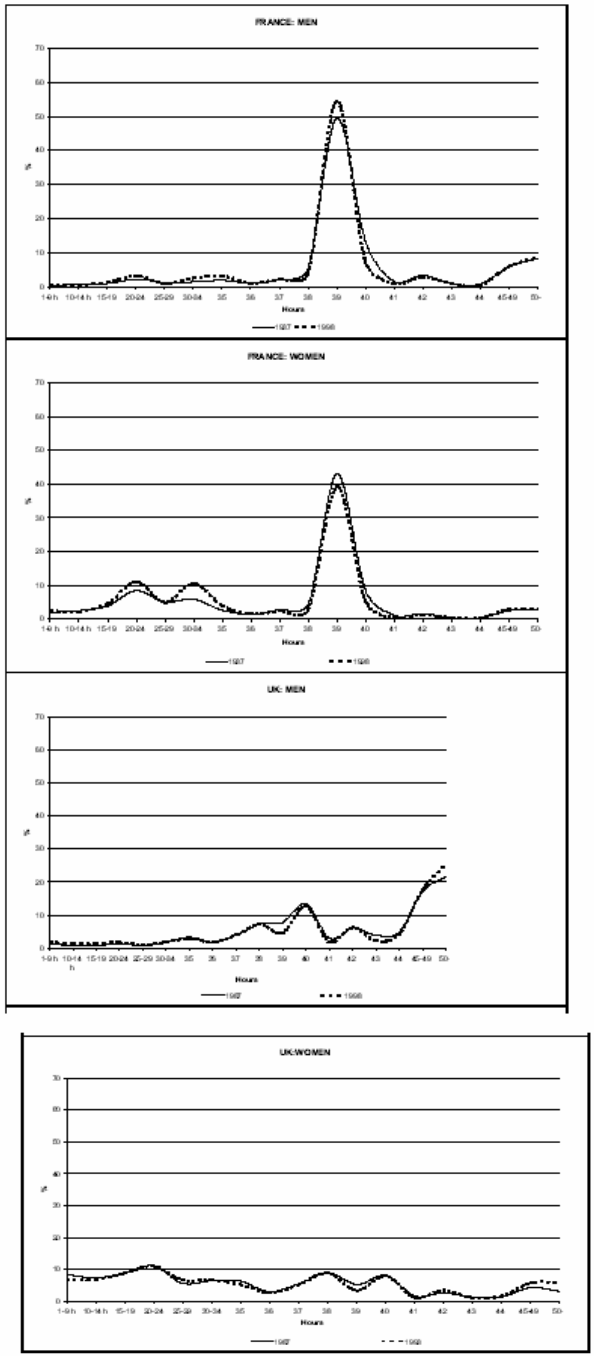

Source: Eurostat, European Labour Force Survey (1987, 1998), Commissariat Général du Plan (2001).

نمودار ۱. توزیع زمان کار هفتگی در فرانسه و انگلستان در سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۹۸

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

۱۰. علل بیکاری و طراحی سیاست‌ها

اگر چه در انگلستان نرخ بیکاری تا آغاز این دوره بالا بود اما این پدیده موقتی تلقی می‌شد و انتظار برای آثار مثبت سیاست آزادسازی دولت تاچر ادامه داشت (بر همین اساس نیز کاهش نرخ بیکاری از سال ۱۹۹۳ به بعد به عنوان پیامد مؤخر این سیاست‌ها تفسیر می‌شد). بنابراین، بیکاری تا آن زمان به عنوان نتایج اختلاف و ناهماهنگی در نظر گرفته می‌شد که نیازمند آموزش و برنامه‌های کاریابی بود. بخش عمده بیکاری به بیکاری اختیاری و ارادی مربوط می‌شد که این مسأله نهایتاً کنترل‌های سخت‌تر فرد بیکار را در برداشت (آنچه هدف اصلی پیمان کاریابی در ۱۹۹۶ بود).

اما سیاست آزادسازی، سهم مشاغل با کیفیت پایین و سطح فقر را حتی در بین شاغلان افزایش داد. در واقع، پدیده شاغلان فقیر را باید به سطوح پایین دستمزد و شغل‌های پاره‌وقت با ساعت کاری کم مرتبط دانست. این موضوع به همراه ادامه یافتن بیکاری طولانی‌مدت باعث افزایش تعداد اعانه‌گیرندگان[1] شد (اوانس،۱۹۹۹). این روند پرسش‌هایی را در خصوص خطر بی‌انگیزگی نسبت به کار مطرح کرد. از این رو کاهش بیکاری که بر اثر ترکیب استراتژی اقتصاد کلان و اصلاح بازارکار نتیجه می‌شد به مثابه نسخه‌ای بود که با افزایش فقر به ویژه برای شاغلین همراه شد. این مسأله حتی به رغم وجود نوعی مالیات بر درآمد منفی (برنامه اعتبار خانواده)[2] به ویژه به خانواده‌های دارای فرزند بسیار ضربه زننده بود. در نتیجه طرح مذکور برای آنکه انگیزه کارهای پاره‌وقت را کاهش دهد اصلاح شد (به عنوان مثال، از سال ۱۹۹۵ یک فرد بالغ که بیش از ۳۰ ساعت در هفته کار می‌کرد حق دریافت مستمری اضافی را داشت). این دوره مصالحه بین اصلاح بازارکار و کیفیت شغل و به ویژه در اجزاء سطح درآمد را آشکار کرد.

در فرانسه بیکاری به عنوان نتیجه دو سیاست محدود کننده اقتصاد کلان و هزینه‌های بالای کار ملاحظه می‌شود. اما این دو مسأله دارای محدودیت‌های محکمی است. فرانسه به دلیل عضویت در واحد پول یورو و موافقت با پیمان ماستریخت محدود شده‌است. ظاهراً حداقل دستمزد غیر قابل تغییر است. به عنوان مثال، تلاش برای ایجاد حداقل دستمزد برای جوانان شکست خورد. با پذیرش اینکه بخش اعظمی از بیکاری به دلیل هزینه‌های بالای کار است، دولت‌های بعدی در فرانسه طرح‌هایی را برای کاهش این هزینه‌ها تهیه کرده‌اند. سال ۱۹۹۲ نقطه عطف بود، زمانی که سوبسیدی برای مشاغل پاره‌وقت ارائه شد. از سال ۱۹۹۳ به بعد سوبسیدها برای تمام سطوح پایین دستمزد پرداخت شد (به لحاظ فنی، این مسأله نشان دهنده کاهش کمک‌های اجتماعی بود که از

1. Income Support Beneficiaries
2 .Family Credit

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

سوی دولت به بودجه تأمین اجتماعی بازپرداخت می‌شود). از این زمان به بعد، این طرح‌ها هرگز مورد پرسش قرار نگرفته‌اند. در حقیقت این طرح‌ها در سال ۱۹۹۵ به جهت محدود کردن آثار آغازین و بعداً در تأمین مالی کاهش ساعات کاری توسعه یافتند و اصلاح شدند. در قانون کار ۳۵ ساعته (۱۹۹۸) کمک‌های اجتماعی برای جبران حقوق ماهانه ضمانت شده تقلیل یافتند. ترکیب کاهش هزینه‌های کار و ساعت کار ظاهراً مهم‌ترین جنبه سیاست فرانسه در آغاز سال ۲۰۰۰ بود. این موضوع همچنین وجود نوعی وابستگی به مسیر طی‌شده را در سیاست اشتغال فرانسه نشان می‌دهد. اما فعال شدن مجدد سیاست‌های ساعت کار به عنوان یک وسیله برای مبارزه با بیکاری در زمینه‌ای متفاوت با دهه ۸۰ روی داد. این بار با توجه زیاد به موضوع هزینه‌های کار همراه بود.[۱]

بنابراین، تحلیل‌ها نشان می‌دهند که علل بیکاری و فقر در فرانسه و انگلستان متفاوتند. این مسأله تا حدودی به دلیل وزن متفاوت مشکلات یعنی بیکاری بیشتر در فرانسه و فقر بیشتر در انگلستان است و همچنین به دلیل اصول متفاوت حمایت اجتماعی و سیاست‌های بازارکار دو کشور است. راه‌حل‌های اتخاذ شده نیز حاکی از وجود برخی پایداری‌ها و عدم تغییرها است. این مسأله همچنین در سیاست‌های هدفمند بازار کار نیز قابل مشاهده‌است (جدول ۴).

۱۱. سیاست‌های هدفمند بازار کار

در پایان دهه ۹۰ اختلاف میان دو کشور در خصوص هزینه‌های سیاست بازارکار باقی ماند:

- هزینه کل در انگلستان حتی در خصوص مهم‌ترین برنامه‌های "طرح نو" (New Deals)[۲] پایین بود.
- انگلستان دارای هزینه پایین‌تری در مورد آموزش و جوانان بود. اگر چه این طبقه‌بندی‌ها سبب برتری‌های رسمی سیاست‌های بازار کار انگلستان شدند.
- در انگلستان سوبسید استخدام و برنامه بازنشستگی زودهنگام وجود نداشت، در حالی که در فرانسه سوبسید استخدام بیشترین هزینه را در سیاست‌های بازار کار فعال در ۱۹۹۸ به خود اختصاص می‌دهد. علاوه بر این، مقدار کل در حد پایین برآورد شده‌است، به این علت که شامل معافیت‌های کمک‌های (مشارکت‌های) اجتماعی عمومی نمی‌شود.[۳]

---

۱. در سال ۱۹۸۲ ساعت کار قانونی بدون پرداخت هزینه کار از ۴۰ ساعت به ۳۹ ساعت در هفته کاهش یافت.

۲. برنامه "طرح نو" شامل مجموعه‌ای از برنامه‌های مؤثر بازارکار است که بر روی جوانان و بیکاران درازمدت هدف‌گذاری شده (آموزش، سوبسیدهای شغلی در بخش خصوصی، دولتی یا غیرانتفاعی). شمول این برنامه‌ها در سال ۲۰۰۰/۱۹۹۹ به عدد ۰/۱ درصد GDP افزایش یافت.

۳. سوبسیدهای مشاغل با دستمزد پایین و سوبسیدهای کاهش ساعت کار که در سال ۱۹۹۷ حدود ۷/۷۸ میلیون یورو برآورد می‌شود.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

ویژگی‌های هر کشور به طور آشکار با استفاده از داده‌های ساده تطبیقی نشان داده می‌شود (جدول ۴).

جدول ۴. هزینه‌های عمومی استخدام انگلستان (۱۹۹۹-۱۹۹۸) و فرانسه (۱۹۹۹)

(بر حسب درصد GDP)

	فرانسه	انگلستان
مدیریت	۰/۱۷	۰/۱۳
آموزش	۰/۲۸	۰/۰۵
بیکار	۰/۲۵	۰۴/۰
بزرگسالان شاغل	۰/۰۳	۰/۰۱
جوانان	۰/۴۱	۰/۱۳
بیکار	۰/۲۱	۰/۰۲
آموزش و کارآموزی	۰/۱۹	۰/۱۱
سوبسیدهای استخدام	۰/۴۱	۰
سوبسیدهای شغلی (بخش خصوصی)	۰/۲۱	۰
ایجاد شغل(بخش دولتی)	۰/۲	۰
ازکارافتادگی	۰/۰۹	۰/۰۲
بیمه بیکاری	۱/۴۷	۰/۶۴
برنامه‌های بازنشستگی زودهنگام	۰/۲۹	۰
جمع	۳/۱۲	۰/۹۸
اندازه‌های فعال (۵-۱)	۱/۳۶	۰/۳۴
اندازه‌های مجهول (۷-۶)	۱/۷۶	۰/۶۴

Source: OECD, 2001.

- در مقایسه با دیگر کشورهای OECD در انگلستان سطح مداخله دولت بسیار پایین و در فرانسه نسبتاً بالا است.

- در فرانسه سیاست‌های بازارکار شامل برنامه‌های کار تقاضامحور و سیاست‌های ساعت کار است. اما برخلاف آن، سیاست‌های بازار کار انگلستان تقریباً منحصر است به آموزش و برنامه‌هایی که بر کارکرد بازار کار تأثیرگذارند، در طول دهه ۹۰ این تمرکز بر برنامه‌های عرضه و هماهنگی حتی تقویت شد. در پایان این دوره در انگلستان برنامه "طرح نو" تا حدودی این اولویت‌ها را عوض کرد، سوبسیدهای شغلی مجدد عرضه شدند اما در سطح بسیار پایین قرار گرفتند[1] و برای کارکنان حقوق‌بگیر در نظر گرفته شدند (کرولی،۲۰۰۰).

۱. شامل ۶۰ پوند در هفته برای مشاغل بخش خصوصی و ۱۵ پوند در هفته برای پروژه‌های محیط زیست.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

به طور کلی به نظر می‌رسد که نظام‌های نهادی ملی در هر کشور با توجه به نقاط شروع متفاوت و نیز عدم تغییر و ثبات در طول دهه گذشته از یکدیگر متفاوت هستند. چندین مکانیزم این پافشاری را شرح می‌دهند: فشارهای مشترک بوسیله سیستم‌های نهادی فیلتر می‌شوند و بنابراین اشکال متفاوتی پیدا می‌کنند، بعد غیررسمی نهادها به ویژه در تفسیر بیکاری و در هماهنگی عوامل گوناگون (صاحبان‌کار، حمایت‌کنندگان اجتماعی و دولت) حول این تفسیر عمومی همچنان معنادار است. هزینه‌های همکاری و آثار آموزش ممکن است عدم تغییر نسبی چارچوب تفسیرها و راه‌حل‌ها را توضیح دهد.

تحلیل‌های ارائه شده در این بخش که بر مبنای تحولات نظام‌های ملی شکل گرفته می‌تواند به تفسیری از نظریه وابستگی به مسیر طی‌شده منجر شود. با این وجود، یک نتیجه قطعی افراطی خواهد بود، زیرا مقایسه بین فرانسه و انگلستان نشان‌دهنده بعضی همگرایی‌ها به‌ویژه در خصوص برنامه‌های کار عرضه-محور(شامل رفاه کار)[1] و مسأله انگیزه‌های کاری نیز وجود دارد.

۱۲. تغییر خلاقانه در فرانسه و انگلستان: به سمت همگرایی نظام‌های سیاست بازارکار و اشتغال

فرضیه مربوط به اصلاحات نسبتاً همگرا به تحلیل تغییراتی که اخیراً در دو کشور رخ داده مربوط می‌شود. اغلب اصلاحات در انگلستان هنوز به "ایجاد دستمزد کار" مربوط است و سپس بر مسائل مربوط به انگیزه کار. طرح اعتبار مالیات خانواده[2] به مالیات بر درآمد منفی (اعتبار مالیات خانواده‌های شاغل[3] و به تازگی به اعتبار مالیات شاغلان[4] تبدیل شده‌است) که دقت می‌شود تا کمتر موجب بی‌آبرویی شود. به علاوه، طرح اعتبار مالیات شاغلان در ارتباط با کاهش مشوق‌های مربوط به کار پاره‌وقت که ممکن است موجب افزایش تعداد شاغلین فقیر شود، هدف‌دارتر و سخاوتمندانه‌تر به نظر می‌رسد. این اصلاح با برقراری حداقل دستمزد همراه بود، که افزایش سود از طریق گرفتن شغل را هدف قرار داده بود.

در فرانسه در پایان دهه ۹۰ و آغاز دهه بعد، مداخله‌های سیاسی مشابهی نمایان می‌شود. در سال ۲۰۰۱ علاوه بر اصلاح بیمه بیکاری که برای افزایش کاریابی طراحی شده بود، دولت فرانسه نوعی از مالیات بر درآمد منفی را مطرح کرد، یک نوع کاملاً جدید مداخله سیاست در فرانسه.

1. Workfare
2 . Family Tax Credit
3. Working Family Tax Credit (WFTC)
4. Working Tax Credit (WTC)

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

به واسطه این تغییرات و نوآوری‌های نهادی، ظاهراً سیستم‌های ملی به سمت همگرا شدن حرکت می‌کنند (جدول۵). این موضوع هرچند به طور جزئی، اما با نظریه وابستگی به مسیر طی‌شده در تضاد قرار دارد. در بخش بعدی، فرضیه همگرایی آزمون خواهد شد و در خصوص علل و نتایج آن بحث خواهد شد. نتایج تحلیلی تحولات نظام‌های اشتغال و ارتباط فرضیه وابستگی به مسیر طی‌شده ممکن است پس از این مطالعه تطبیقی به دست آید.

جدول ۵. ارزیابی سیاست‌های عرضه- محور شغل در اوایل قرن ۲۱

	فرانسه	انگلستان
حداقل دستمزد	حداقل دستمزد (SMIG,[a] 1950; SMIC,[b] 1970) سوبسیدهای شغلی و کاهش اعانه اجتماعی (پاره‌وقت، ۱۹۹۲؛ دستمزدهای پایین، ۱۹۹۳، سپس اصلاحات: قانون اُبری، ۱۹۹۸)	حداقل دستمزد(۱۹۹۹)
حداقل درآمد	RMI[c] (1988) RMA[e] (2003)	IS[d] (۱۹۸۴، اما نسخه‌های متفاوت از سال ۱۹۴۸ به بعد)
پرداختی زمان بیکاری	PARE[f] (2001)	مقرری کاریابی (۱۹۹۶)
مالیات بر درآمد منفی	PPE[g] (2001)	WFTC[h] (1999)
سیاست‌های هدفمند فعال بازارکار	Programme Nouveau Départ(1998) TRACE[i] (1998)	New Deals (1998)

Notes:

a Salaire Minimum Interprofessionnel Garanti (حداقل دستمزد ضمانت شده)

b Salaire Minimum Interprofessionnel de Croissance (حداقل دستمزد متناسب با رشد)

c Revenu Minimum d'Insertion (حداقل درآمد پیوسته)

d Income Support

e Revenu Minimum d'Activité (حداقل درآمد: ابزار جدیدی که اندکی «حداقل درآمد پیوسته» را اصلاح می‌کند)

f Plan d'Aide au Retour à l'Emploi (برنامه خدمات استخدام مجدد کاریابی)

g Prime pour l'Emploi (اعتبار مالیات شاغلین /کمک هزینه استخدام)

h اعتبار مالیات خانواده‌های شاغل

i Trajectoires d'Accès à l'Emploi (مسیرهای دسترسی استخدام)

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

۱۳. همگرایی به‌سمت نظام‌های استخدام مبتنی بر عرضه شغل

وقتی اجزای متفاوت نظام‌های سیاست بازارکار و اشتغال (مقررات بازار کار، سیاست‌های هدفمند بازارکار، حمایت اجتماعی و سیستم‌های مالی) که ممکن است کم و بیش بر عرضه کار تأثیر بگذارند به حساب آورده شوند، نظام‌ها در سال‌های آغازین ۲۰۰۰ بسیار بسته به نظر می‌رسند. در آن دوره هر دو دولت فرانسه و انگلستان به تازگی این موارد را ایجاد کرده بودند:

- ایجاد حداقل درآمد[۱] و حداقل دستمزد[۲]. اما برخی اختلاف‌ها همچنان باقی بود: نوع خاصی از حداقل درآمد جوانان در انگلستان وجود داشت درحالی که در فرانسه سیاست‌های عمومی کلیت این هنجار را تأیید کرده بود. اما به این صورت که حداقل دستمزد تمام‌وقت از طریق ترویج کار پاره‌وقت در بخش‌های خصوصی و دولتی - تحت عنوان برنامه‌های اشتغال جوانان- و کاهش اعانه اجتماعی بهبود یافت.
- ایجاد نظام بیمه بیکاری مشوق با ابزارهایی چون سود بر اساس جدول قابل تطبیق با درآمد و قراردادهای فردی برای بازگشت به کار، طرح PARE در فرانسه[۳] و موافقت‌نامه کاریابی[۴] در انگلستان.
- ایجاد سیستم مالی برای تشویق اعانه‌گیرندگان با حداقل درآمد به یافتن شغل: برنامه اعتبار مالیات خانواده‌های شاغل WFTC در انگلستان و PPE در فرانسه)[۵].
- ایجاد برنامه‌های خدمات کاریابی توسعه یافته: برنامه TRACE[۶] و PARE در فرانسه و قراردادهای فردی و موافقت‌نامه کاریابی در انگلستان.

دولت‌های هر دو کشور در حال جستجوی نهادها و طرح‌هایی بودند که احتمالاً بی‌انگیزگی نسبت به کار و همچنین فقر را برطرف سازد. این مسأله از طریق مشوق‌های مالی شامل مالیات بر درآمد منفی، نظام بیمه بیکاری، سطوح حداقل درآمد و دستمزد و مانند آن به طور مستقیم همچنین از طریق افزایش کارایی [سیستم] کاریابی یا ایجاد وضعیت‌های شغلی مناسب‌تر به صورت

---

۱. در فرانسه مانند انگلستان، میزان حداقل درآمد وابسته به موقعیت خانوار است. در سال ۲۰۰۲ یک فرد مجرد بالای ۲۵ سال ۹۵/۵۳ پوند در هفته در انگلستان و ۳۹۰ یورو در ماه در فرانسه در یافت می‌کرد (افراد زیر ۲۵ سال در فرانسه پولی نمی‌گیرند و در انگلستان مقرری ۴۲/۷ پوند در هفته دریافت می‌کنند).

۲. حداقل دستمزد در فرانسه (در هر سنی) برابر با ۶/۸۳ یورو در ساعت و در انگلستان ۴/۲۰ پوند در ساعت است برای افراد ۲۲ سال به بالا (۳/۶۰ پوند برای کارگران رده سنی ۱۸تا ۲۱ -"نرخ توسعه").

3. The Plan d Aide au Retour a l Emploi(PARE)

4. Jobseekers Agreement

۵. با برخی تفاوت‌های عملی، WTC همراه با دستمزد پرداخت می شود اما PPE به مالیات بر درآمد مرتبط است و بعداً دریافت می‌شود.

6 . Trajectoires d'Accès à l'Emploi (TRACE)

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

غیرمستقیم مورد توجه قرار گرفت. از این منظر، در واقع کاهش ساعات کار در فرانسه ممکن است به عنوان وسیله‌ای برای جذاب کردن مشاغل تلقی شود.

۱۴. تحولات اصلاحی: نتایج و تشخیص‌های بنیادین

در هر دو کشور مباحثه به تدریج بر رابطه بین سیاست‌های اجتماعی شامل حداقل دستمزد، حداقل درآمد، سیستم جبران خسارات بیکاری و مانند آن و کار متمرکز شده است. سیاست‌هایی که درآمد را برای افراد بیکار فراهم می‌کنند منجر به غیرفعال شدن یا تله‌های بیکاری[1] شده‌اند، واژه‌ای که در نیمه دوم دهه ۹۰ در کشورهای اروپایی رواج یافته بود. در ادامه، ابتدا معنا و پیشینه نظری واژه تله‌ها[2] را بررسی می‌کنیم و سپس مسیرهایی را تحلیل می‌کنیم که با وجود نقاط شروع و نظام‌های متفاوت به همگرایی ملی منجر شده‌اند.

از یک دیدگاه بسیار عمومی، یک تله به عنوان مسأله مشوق کاری تعریف می‌شود که بر رویکرد اقتصاد استاندارد در خصوص عرضه کار مبتنی است. به این معنا که افراد با مقایسه سطوح مطلوبیت در موقعیت کار و فراغت، یکی را به طور منطقی انتخاب می‌کنند(گویلموت و همکاران، ۲۰۰۲). مطابق این رویکرد، کار در خود هیچ‌گونه مطلوبیتی ندارد و تصمیم برای کارکردن تنها از درآمد بعدی آن و از مصرفی که این تصمیم ممکن می‌سازد نتیجه می‌شود. مطابق این استدلال، هر درآمدی که از کار نکردن به دست آید در تصمیم فرد انحراف ایجاد می‌کند و فراغت را مطلوب می‌سازد. بنابراین اگر درآمد حاصل از کار نکردن از دستمزدی که فرد قرار است بگیرد بیشتر باشد، فرد در داخل تله بیکاری می‌افتد، به این معنا که او تمایلی به پیدا کردن کار نخواهد داشت. پس در یک نظام اشتغال مفروض، وجود تله‌ها به تفاوت بین درآمد حاصل از کار (دستمزدها به ویژه حداقل دستمزد و نظام مالیاتی) و درآمد خارج از کار (مانند اعانه بیکاری و حداقل درآمد) مرتبط است.[3] با وجود تفاوت روابط قبلی بین سیاست‌های اجتماعی و مقررات بازار کار (به ویژه بین حداقل دستمزد و حداقل درآمد) هر دو کشور اکنون به طور فزاینده به این مسأله توجه دارند.

در آزادسازی بازارکار همانند انگلستان که بوسیله سهم بالای مشاغل پاره‌وقت و بدون حداقل دستمزد متمایز شده، ترکیب درآمد (حمایت درآمدی) و اعتبار خانواده (FC) خطر تله‌ها را ایجاد

1. Unemployment Traps
2. Traps
۳. از منظر نظری، تله بیکاری و تله غیرفعال شدن متفاوتند، اگر فرض کنیم که رفتار فرد بیکار و فرد غیرفعال یکسان نیست. با این حال این دو تله و رفتار اغلب با یکدیگر همپوشانی دارند: به همین دلیل است که مسأله کم‌کاری(Worklessness) و بی‌شغلی(Nonemployment) در هر دو کشور به صورت بیکاری (Unemployment) و غیرفعال شدن اجباری (Involuntary Inactivity) تعبیر می‌شود.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

می‌کند. اولاً، افرادی که احتمال یافتن شغل برایشان بسیار کم است (کارکنان با بازدهی کم یا کارکنان دلسرد) ممکن است در سطح امرار معاش باقی بمانند. به علاوه، کارکنان پاره‌وقت که از برنامه اعتبار خانواده سود می‌برند ممکن است ترجیح دهند برای آنکه این اعانه را از دست ندهند ساعات بیشتری کار نکنند.

در فرانسه ظاهراً مسأله انگیزه کار اثر جنبی سیاست‌های بازارکاری بوده است که قراردادهای پاره‌وقت با دستمزدهای ماهانه کمتر از حداقل دستمزد را ترویج کرده است. از پایان دهه ۸۰ و آغاز دهه ۹۰ آنچه اصطلاحاً قاعده مرجع استخدام[1] نامیده می‌شود از حداقل سطح حقوق حرفه‌ای[2] به نصف این میزان تغییر یافته است. ثانیاً، مسأله کمترین سطح درآمد مطرح است که بی‌انگیزگی‌های کاری و گروه شاغلان فقیر جدیدی را پدید می‌آورد (CERC,2001). سطح حداقل دستمزد بیشتر از حداقل درآمدی که برای کارکنان تضمین می‌شود نیست.

به‌رغم تفاوت‌های تاریخی و نهادی، هر دو سیستم‌ها در دهه ۹۰ با خطر تله‌ها و مسأله انگیزه کار مواجه شدند. توجه کنید که گر چه آنها اصلاحات متفاوتی را انجام می‌دادند اما سرانجام راه‌حل‌های مشابه را برگزیدند که فرضیات همگرایی را در چشم اندازی پویاتر اثبات می‌کند.

در انگلستان باید اصلاحات را به سیاست‌های جدید کار مربوط دانست که مدعی ارائه راه سوم می‌باشند یعنی یک مسیر میانه بین رویکردهای اجتماعی که به فقر و بیکاری می‌پردازند اما با عدم خودمختاری تعداد بیکاران غیرارادی را افزایش می‌دهد- و سیاست آزادسازی بازارکار که با افزایش تعداد شاغلان فقیر مرتبط شده است. برای اجتناب از این مشکلات و محدودکردن تله‌ها باید افراد بیکاری که توان کارکردن ندارند مانند سالمندان و ازکارافتادگان از گروه اصلی تفکیک شوند و آنهایی که توان کار دارند به کار بازگردانده شوند. کمک‌های اجتماعی باید تنها به دسته اول پرداخت شود، در حالی که کسانی که می‌توانند کار کنند باید آموزش ببینند (برنامه طرح نو). در واقع، کمک به شرط جستجوی کار ارائه می‌شود. به علاوه، سیاست‌های جدید کار از طریق یک سیاست درآمدی که کارکنان تمام‌وقت را تشویق می‌کند به حل مسأله شاغلان فقیر نیز توجه دارد. این برنامه یعنی اعتبار مالیات خانواده FTC به یک برنامه مالیات بر درآمد منفی (WFTC سپس WTC) تبدیل شد که انگیزه‌های کار پاره‌وقت (مشروط به کارکردن حداقل ۱۶ ساعت در هفته) را کم می‌کرد و حداقل دستمزد را برقرار می‌ساخت.

1. Employment Reference Norm

۲. یعنی حداقل دستمزد: SMIC

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

در فرانسه سیاست‌های جدید در پایان دهه ۹۰ اهدافی را دنبال می‌کرد که شدیداً به اهداف انگلستان شبیه بود. اولاً، مشکلات انگیزه که به حداقل درآمد مربوط بود مورد توجه واقع شد (مثلاً با اصلاح کمک هزینه مسکن) به علاوه، نوعی مالیات بر درآمد منفی بنیان نهاده شد. تمام این برنامه‌های جدید، بالابردن مشوق‌های مالی کار را هدف گرفته بودند. اخیراً (در سال۲۰۰۳) نظام حداقل درآمد به منظور معرفی طرح جدید رفاه کار با عنوان طرح RMA[1] اصلاح شد. این طرح به واسطه دو ابزار اصلی به جهت‌گیری انگلستان شبیه است: اولاً، یک فرایند انتخاب بین اعانه گیرندگان با حداقل دستمزد به خاطر تعیین توانایی آنها برای انجام کار، ثانیاً فراهم کردن سوبسید برای کارفرمایانی که افرادی را استخدام می‌کنند که برای حداقل دو سال اعانه‌گیر با حداقل دستمزد بوده‌اند.

بنابراین، تغییرات اخیر در سیاست‌های اجتماعی و اشتغال از میان مسیرهای نهادی متفاوت به سمت روندهای همگرا حرکت کرده است (نوآوری اصلی سیاسی در انگلستان حداقل دستمزد بود در حالی که در فرانسه اصل مالیات بر درآمد منفی بود). به نظر می‌رسد موضوعات کلیدی و معانی سیاست‌های اجتماعی و بازار کار در خصوص تحولات اخیر شامل موارد زیر است:

- به رغم وجود حداقل دستمزد کار نمی‌تواند فرد را در برابر فقر یاری دهد. اما در هر دو کشور انگلستان و فرانسه اهداف اصلی جلوگیری از کمک اجتماعی است، حتی اگر منجر به تشکیل گروه شاغلان فقیری شود که سپس نیازمند طرح‌های ویژه خواهند بود. به طور دقیق‌تر کمک‌ها نباید به بیکاران و افراد غیرفعال (به جز برخی گروه‌ها مثل زنان دارای فرزند در فرانسه) تعلق بگیرد، اما ممکن است برای افراد شاغل برقرار شود. این توافق جدید به مبارزه با تله‌ها کمک می‌کند.
- رفاه کار به معنای بازسازی حمایت اجتماعی بر اساس کار است، اما این با اصول متداول بیمه در فرانسه متفاوت است. در فرانسه حقوق افراد بر اساس چشم‌انداز آینده کاری بنا شده و نه بر اساس کمک‌های گذشته. بنابراین این مسئله رابطه جدیدی بین کار و حقوق اجتماعی ایجاد می‌کند (در جهت نوعی معماری جدیدی از حمایت اجتماعی).
- مطابق سنخ‌شناسی اسپینگ - اندرسون[2] این تحولات نشان‌دهنده تغییرات مهمی در مدل‌های ملی است. در اولین مرحله یعنی پایان دهه ۸۰ و آغاز دهه ۹۰، مدل‌های بیمه - محور قاره‌ای

1. The Revenu Minimum d'Activité
2. Esping-Andersen's Typology

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

به افزایش سطح کمک‌رسانی تمایل داشتند، در مرحله دوم آنها مانند مدل لیبرال، کمک‌رسانی را به کارکردن یا کاریابی مشروط کردند.

به عنوان یک دستاورد می‌توان نتیجه گرفت که نوآوری‌های سیاسی که در این مقاله آزمون شدند نه سازگاری‌های کوتاه‌مدت ساده بلکه تغییرات ساختاری واقعی را در مدل‌های ملی موجب شدند. در واقع، تغییری که شامل مداخله‌های عمومی و نیز ابزارهای استفاده شده توسط سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی است (هال، ۱۹۸۶). این نتیجه به مطالعات دیگر نیز نزدیک است، مانند مطالعه تطبیقی پالیر و بونولی (۱۹۹۸) در مورد اصلاحات دولت‌های رفاه فرانسه و انگلستان در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ که نشان داد تغییر خلاقانه ممکن است در خصوص بازنشستگی‌ها و مراقبت سلامت روی داده باشد.

پاگام (۱۹۹۹) سیاست‌های طراحی شده برای مقابله با فقر در اروپا را مورد آزمون قرار داد و نتیجه گرفت که اصلاحات اخیر به سمت یک همگرایی بین مدل‌های ملی حرکت کرده است، به عنوان مثال تمام کشورهای مطالعه شده یک طرح حداقل درآمد را ایجاد کرده‌اند و تلاش کرده‌اند تا رابطه بین سیاست‌های اجتماعی و اشتغال را افزایش دهند.

علاوه بر این، از لحاظ تئوریک روند همگرایی در جهت اصلاحات عرضه‌محور کار در داخل نظام‌های اشتغال با نظریه وابستگی به مسیر طی‌شده در تضاد است. نهادها و سیاست‌ها به رغم تفاوت‌های ذاتی حداقل به طور نسبی در معرض تغییر و همگرایی قرار می‌گیرند. در ادامه سعی می‌کنیم برای این تحولات ویژه توضیحاتی ارائه دهیم.

۱۵. تفسیر: چگونه نهادها و سیاست‌ها با تغییر سازگار می‌شوند

اگر چه نقاط شروع [نهادها و سیستم‌های ملی] بسیار متفاوتند، اما وجود همگرایی حاکی از آن است که احتمالاً توضیح [یا تفسیری] در فضای عمومی اقتصادی و سیاسی یافت می‌شود. در واقع به رغم وجود تفاوت‌های تاریخی، اقتصادی و سیاسی، فرانسه و انگلستان در مجموعه‌ای از فشارهای عمومی و محدودیت‌ها از جمله فشارهای مهم اتحادیه اروپا شریک هستند. اتحادیه اروپا رقابت میان کشورها (به ویژه در خصوص مسأله هزینه‌های نسبی کار) را افزایش می‌دهد و قوانین جدیدی را ایجاد می‌کند (به عنوان مثال، در سال ۱۹۹۳ حداکثر زمان کار ۴۸ ساعت در هفته تعیین شد). از آنجایی که گزارش‌های کمیسیون اروپا تفسیر خاصی از علل بیکاری را اشاعه می‌دهند، نفوذ اتحادیه اروپا محدود به وضع قوانین و مشوق‌های مالی نیست بلکه ممکن است نفوذی ایدئولوژیک

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

باشد. بنابراین، تسهیل هماهنگی میان دولت‌های عضو اتحادیه حول یک شناخت عمومی، به سیاست‌های همگرا منجر می‌شود.

این استدلال ممکن است به ادبیات عمومی تغییر نهادی ارتباط پیدا کند. هال (۱۹۸۶) تأکید می‌کند که ممکن است ایده‌ها عامل تعیین‌کننده تغییر باشند. در دیدگاه نورث (۱۹۹۰) تغییر نهادی از تغییرات قیمت‌های نسبی یا تغییرات در برتری یا سلیقه کنشگران نتیجه می‌شود. با این وجود، تغییرات مورد نظر نورث نیز متأثر از تحول ایده‌هاست: "ایده‌ها آشکارا در این جا نقش دارند. ترکیب کامل هر دو-تغییرات قیمت‌ها و ایده‌ها- هنوز روشن نیست" (نورث، ۱۹۹۰، ص ۸۵).

ظاهراً این فرضیات به خصوص به مقایسه بین فرانسه و انگلستان مربوط است. از آغاز دهه ۹۰ تحولات نظام‌های اشتغال متأثر از شکل‌گیری اجماع جدیدی است که بیکاری را به عنوان نتیجه عوامل دوگانه انعطاف‌ناپذیری بازار کار و نفوذ سیاست‌های اجتماعی در نظر می‌گیرد. این عوامل به دلیل ایجاد مشکلات بی‌انگیزگی مانع از این می‌شوند که بیکاران به دنبال کار بگردند (و آن را بپذیرند). این تفسیر بوسیله OECD و گزارش کمیسیون اروپا اشاعه داده شد و ابعاد بحث‌انگیز آن ظاهراً در طول زمان ضعیف شده است (مشاجرات فرانسه را نگاه کنید که احزاب چپ به طور پیاپی مسأله وجود تله‌ها و هزینه‌های کار را دست‌کم به عنوان علت بیکاری-حداقل برای موارد کم کیفیت‌تر- پذیرفتند). بنابراین، اتحادیه اروپا به اندازه OECD نقش عمده‌ای در تحولات نظام‌های اشتغال داشته است[1]. علاوه بر این، نقش اتحادیه اروپا از طریق طرح شیوه آزاد هماهنگی رسمی و تقویت شد. این طرح در نشست لوکزامبورگ و لیسبون در سال‌های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۰ ارائه شد. این شیوه شامل همکاری دوستانه بین دولت‌های عضو بر پایه اهداف و راهبردها است (ارهل و پالیر، ۲۰۰۳).

به علاوه، احتمالاً برتری‌های اجتماعی عمومی پراکندگی ایده‌ها را تقویت می‌کند. پاره‌ای از مطالعات تجربی نشان می‌دهند که تفاوت در سیاست‌های اجتماعی و شیوه‌ها بین انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی، نگرش‌های متفاوت عمومی در سیاست‌های تساوی‌طلبانه و بازتوزیع درآمد را منعکس نمی‌کند (اوانس، ۱۹۹۸). این پیامد عقاید عمومی مشترک ممکن است همگرایی بین کشورهای اتحادیه اروپایی را افزایش دهد.

---

۱. اتحادیه اروپا و OECD خود نیز متأثر از تحولات نظریه‌های اقتصادی هستند: تغییر جهت به سمت رفتار عرضه فردی و مشکلات تله به دلیل بازگشت به یک چارچوب نئوکلاسیک اصلی درباره توازن بازارکار به عنوان تفسیری برای بیکاری است(تحلیل‌ها و سیاست‌های پیشنهادی قبلی بر اساس مدل‌های رقابت ناقص دستمزد و قیمت بنا شده بود، نگاه کنید به: Erhel and Zajdela در دست چاپ).

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

نتایج این فرضیات در خصوص عوامل تعیین‌کننده نظام‌های سیاست بازار کار و اشتغال دوگانه هستند. اولاً در یک دیدگاه تطبیقی ارجاع به وابستگی به مسیر طی‌شده در فهم تحولات نهادها و سیاست‌ها خیلی مهم است، اما این تنها شکل تغییر نیست بلکه همگرایی نیز وجود دارد. ثانیاً عوامل تغییر و به ویژه عوامل تغییر خلاقانه (که منجر به برخی خط‌سیرهای تغییر جهت یابنده می‌شود) مرکب هستند. اما ظاهراً ایده‌ها به موازات نسبت‌های هزینه - سود و بهینه کردن رفتار کنشگران و دولت‌ها اهمیت دارند. در نتیجه، مدل‌های ملی ادامه پیدا می‌یابند، اما آنها برخی تغییرات ساختاری و همگرایی جزئی را نشان می‌دهند.

۱۶. نتیجه‌گیری

به رغم استمرار تفاوت‌ها، سیاست‌های بازار کار فرانسه و انگلستان بعضی همگرایی‌ها را نشان می‌دهد. اما این همگرایی‌ها محدود است، و رویکرد مدل ملی مناسبت خود را از دست نمی‌دهد. با این حال، در مورد فرانسه اهمیتی که اخیراً به مسأله تله‌ها و نیز رویکرد جدید رفاه کار داده شده یک تغییر عمده در نظام سیاست بازار کار و اشتغال را نشان می‌دهد. در انگلستان این نوع مداخله سنتی‌تر است و همراه با برقراری مجدد حداقل دستمزد قدرت یافته و احیا شده است، درحالی‌که حاکی از اولین گام در جهت نوعی تنظیم مجدد بازارکار است. این دو کشور نمونه تغییر در سیاست‌های کشورهای اروپایی در دهه ۹۰ هستند و به ویژه روند توجه به مسأله انگیزه کار و اصلاحات عرضه‌محور کار را نشان می‌دهند.

از منظر کلی‌تر، تحلیل ما از اصلاحات دهه ۹۰، مرگ مدل‌های ملی را تأیید نمی‌کند. ویژگی‌های مهم کشورها همچنان باقی می‌مانند و پدیده وابستگی به مسیر طی‌شده هنوز روی می‌دهد و این تفاوت‌ها را تقویت می‌کند. در عین حال، یافته‌های ما رویکردهای بیش از حد سیستمیک و توجه صرف به نظریه وابستگی به مسیر طی‌شده را نیز رد می‌کند. حالت‌های دیگر تغییر نیز امکان‌پذیر است که از الزامات، محرک‌ها و عناصر غیررسمی مثل افکار و عقاید (به ویژه در مورد تشخیص فقر و بیکاری) حاصل می‌شوند.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

منابع

Anxo, D., Carcillo, S. & C. Erhel (2001), *Aggregate Impact Analysis of ALMPs in France and Sweden: a Regional Approach*, in J. De Koning and H. Mosley (eds) Labour Market Policy and Unemployment, Impact and Process Evaluations in Selected European Countries. Cheltenham: Edward Elgar.

Arthur, W. B. (1994), *Increasing Returns and Path Dependence in the Economy*, Ann Arbor: University of Michigan Press.

Barbier, J-C. & J. Gautié (1998), "Les Politiques de l'Emploi en Europe et Aux Etats-Unis", Paris: PUF.

CERC (Conseil De l'Emploi, des Revenus et de la Cohésion Sociale) (2001), "Accès à l'Emploi et Protection Sociale", Rapport No. 1, Paris: La Documentation Française.

CERC (Conseil de l'Emploi, des Revenus et de la Cohésion Sociale) (2002), "La longue route vers l'Euro", Rapport, No. 2, Paris: La Documentation Française, Commissariat Général du Plan (2001), *Réduction Du Temps De Travail: Lés Enseignements Dde l'Observation,* Paris: La Documentation Française.

Courtioux, P. (2002) "Part-Time Retirement Versus Full-Time Retirement: Labour Market Reform and Competition Between Programmes in France", EALE Conference (Sep.), Paris.

Crowley, J. (2000), *Les Mutations de la Protection Sociale Britannique,* Paris: CNAF.

DARES (Direction d'Animation de la Recherche et des Etudes Statistiques) (1996), 40 Ans de Politique de l'Emploi, Paris: La Documentation Française.

DARES (Direction d'Animation de la Recherche et des Etudes Statistiques) (1999), "La Dépense Pour l'Emploi en 1997", *Premières Informations et Premières Synthèses*, Vol. 34, No. 1.

De Larquier, G. (2001), *Dynamiques des Marchés du Travail, Chômage et Inégalités*, in C. Bessy, F. Eymard-Duvernay, G. de Larquier and E. Marchal (eds) Des Marchés du Travail Equitables?, Approche Comparative France/ Royaume-Uni, Bruxelles: Peter Lang.

Erhel, C. & B. Palier (2003*), Les dynamiques de l'Europe sociale et Europe de l'Emploi à l'Heure de la Méthode Ouverte de Coordination: Persistances et Convergences*, in C. Euzéby, F. Carluer, S. Chapon, A. Euzéby, D. Mansanti and C. Offredi (eds), Mondialisation 8 Régulation Sociale, Vol. I, PP. 125–43. Paris: L'Harmatttan.

Erhel, C. & H. Zajdela (2003), "Que Reste t-il de la Théorie du Chômage de Keynes? ", Actualité Economique, Vol. 79 (Mars–Juin).

Erhel, C., Gavini, C. & L. Lizé (2003), La RTT, QSJ, Paris: PUF.

Esping-Andersen, G. (1990), *The Three Worlds of Welfare Capitalism*, Princeton, NJ: Princeton University Press.

Esping-Andersen, G. (1996), *After the Golden Age? Welfare State Dilemmas in a Global Economy,* in G. Esping-Andersen (ed.) Welfare States in Transition, PP.1–31, London: Sage.

Esping-Andersen, G., Gallie, D., Hemerijck, A. & J. Myles (2002), *A New Welfare Architecture for Europe?*, in G. Esping-Andersen, D. Gallie, A. Hemerijck, J.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

Myles and J. Myers, Why We Need a New Welfare State?, Oxford: Oxford University Press.

Evans, G. (1998), "Britain and Europe: Separate Worlds of Welfare?", *Government and Opposition* , Vol. 33, No. 2, PP. 183-198.

Evans, M. (1999), *Le Pari de l'incitation au Travail en Grande-Bretagne*, in S. Paugam (ed.) L'Europe Face à la Pauvreté: les Expériences Nationale de Revenue Minimum, PP. 73–101, Paris: La Documentation Française, Coll Travail et Emploi.

Evans, J. & P. Marianna (1998), *La Durée Du Travail Dans Huit Pays de l'OCDE*, Futuribles, Décembre, PP. 17–30.

Gallie, D. & S. Paugam (eds) (2000), *Welfare Regimes and the Experience of Unemployment in Europe,* Oxford: Oxford University Press.

Gazier, B. & G. Schmid (2002), *The Dynamics of Full Employment: Social Integration Through Transitional Labour Markets*, Cheltenham: Edward Elgar.

Guillemot, D., Pétour, P. & H. Zajdela (2002), "Trappe à Chômage ou Trappe à Pauvreté: Quel est le Sort des Allocataires du RMI?", *Revue Economique*, Vol.53, No. 6, PP. 1235-1253.

Hall, P. (1986), *Governing the Economy*, New York: Oxford University Press.

Janovski, T. (1996), *Explaining State Intervention to Prevent Unemployment: the Impact of Institutions on Active Labour Market Policy Expenditures in Eighteen Countries*, in G. Schmid, J. O'Reilly and K. Schömann (eds) International Handbook of Labour Market Policy and Evaluation, PP. 697–717, Cambridge:Edward Elgar.

Lefresne, F. (1998), *Les Paradoxes de la Politique de l'Emploi au R-U*, in J-C, Barbier and J. Gautié (eds) Les Politiques de l'Emploi en Europe et Aux Etats Unis, PP. 3–27, Paris: PUF.

MIRE (1995), "Comparer les Systèmes de Protection Sociale en Europe Rencontres d'Oxford, Vol. 1, Paris.

North, D. C. (1990), *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*, Cambridge: Cambridge University Press.

OECD (1990), *Labour Market Policies for the 1990s*, Paris.

OECD (2000), "Les Politiques de Valorisation du Travail", *Revue Economique de l'OCDE*, No. 31, (en Anglais).

OECD (2001), *Employment Outlook*, Paris.

Palier, B. & G. Bonoli (1998), "Changing the Politics of Social Programmes. Innovative Change in British and French Welfare Reforms", *Journal of European Social Policy*, Vol. 8, No. 4, PP. 317-330.

Paugam, S. (ed.) (1996), *L'Exclusion, l'Etat des Savoirs*, Paris: La Découverte.

Paugam, S. (ed.) (1999), *L'Europe Face à la Pauvreté: les Expériences Nationales de Revenu Minimum*, Paris: La Documentation Française, Ccoll Travail et Emploi.

Pierson, P. (2000), "Increasing Returns, Path Dependence, and the Study of Politics", *American Political Science Review*, Vol. 94, No. 2, PP. 251-267.

Schmid, G. (ed.) (1994), *Labour Market Institutions in Europe*, New York/London: Sharpe.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]

Schmid, G. (1995), "Institutional Incentives to Prevent Unemployment: Unemployment Insurance and Active Labour Market Policy in a Comparative Perspective", *The Journal of Socio-Economics,* Vol. 24, No. 1, PP. 51-103.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-02-09]